

هر چند درباره اسطوره حماسی «کوراولو»، نظرات و تحلیلهای بسیاری ارائه شده است، به نظر می رسد که حرفهای فراوانی نیز هست که درباره این داستان بلند و پرمعنا، نگفته مانده است، و این به دلیل نمادین بودن داستان نام برده و عجین شدن مسائل و مقولات متفاوت اسطوره ای، حماسی و افسانه ای در آن است. «کوراولو» متنی اسطوره ای است زیرا بیانها و نشانه های بینش اساطیری و علامتهای آفرینش ازلی و تکرار آیینهای احیاگر، در آن به وفور به چشم می خورد؛ و حماسی است، زیرا قهرمانهای سلحشور و جان برکف آن، مقدس ترین انگیزه مبارزه بی امانشان، دفاع از مردم و حیثیت و سرافرازی توده های زحمتکش است و فداکارانه ترین و

عمیق جداگانه ای دارد، و ما در این مقال کوتاه، فقط آفرینشهای بصری و صورتهای ذهنی قهرمانان آن را به گونه ای اجمالی بررسی می کنیم. گرچه در این بررسی نیز، بی نیاز از نگاهی بر ساختار و کیفیت کلی قصه نیستیم.

به طور کلی، قصه «کوراولو» آنچه بیان می کند، «تمثیل حماسی و زیبایی از مبارزات طولانی مردم با دشمنان داخلی و خارجی خویش، از قیام جلالی لر و دیگر حصیانه های زمان است. قیام کوراولو و دسته اش، قیام ... [علیه] شیوه ارباب رعیتی است ... نهال قیام به وسیله مهتری سالخورده به نام علی کیشی کاشته می شود که پسری دارد موسوم به روشن (کوراولوی سالهای بعد) و خود، مهتر خان بزرگ و

قهرمانان حماسه

خوبیارتترین ستیزها را نه برای خود، که بیشتر برای احقاق حق و دفاع از آرمانهای مردم انجام می دهند. غنایی و عاطفی نیز هست، چرا که شخصیتهای آن، پرشورترین عاشقان زیبایی، طالبان عطفوت انسانی، و در جانفشانی در راه عشق صادقانه شان، شهره شهرند. اما اجرای دلشدگی و بی قراری آنها در نیل به معشوقان محبوبشان - که خود پارساترین و بی باک ترین دوشیزگان و بانوان جرگه خود به شمار می روند - زیانزد عام و خاص است و در بیت بیت شعرهای عاشیقی منعکس است.

اساساً ترانه سازی، نغمه سرایی و سازنوازی تک تک پهلوانان، به ویژه خود کوراولو، و برابر دانستن ساز با شمشیر در فراز و فرودهای مراحل زندگی، در نظر آنها، خود بیانگر خصلت عاطفی و غنایی، و ارزش ادبی - هنری داستان است. و سرانجام اینکه قصه یاد شده از نظر گاههایی، از حوادث تاریخی نیز بی بهره نیست، هر چند نشانه های کم رنگی از تاریخها و زمانهای خیلی متفاوت در آن به چشم می خورد. به هر حال تردیدی نیست که بررسی همه جانبه و عمیق چنان اسطوره حماسی پیچیده و پرمفومی، به سادگی مقدور نخواهد بود و ما در هر مذاقه و نگرشی، فقط به جنبه ای از آن می پردازیم. به عبارت دیگر اسطوره حماسی «کوراولو» و یا هر اسطوره کهنسال دیگری مثل آن، به دلیل نمادین و راز آگین بودنش و همچنین بر خورداری از خمیره و نیروی احیاگر آفرینش آیینی، همواره نکته هایی آکنده از علائم و نشانه های ناگفته، و ایماها و ایهامهای ناگشوده دارد که البته تحلیل هر قسمتی از این رموز غامض و گره های گشوده نشده، خود نیاز به بحث و بررسی

حشم داری است به نام حسن خان. وی بر سر اتفاقی بسیار جزئی که آن را توهینی سخت به خود تلقی می کند، دستور می دهد چشمان علی کیشی را در آورند. علی کیشی با دو کره اسب که آنها را از جفت کردن مادیانی با اسبان افسانه ای دریایی به دست آورده بود، همراه پسرش روشن، از قلمرو خان می گریزد و پس از عبور از سرزمینهای بسیار، سرانجام در چنلی بتل (کمره مه آلود) که کوهستانی است سنگلاخ و صعب العبور با راههای پیچاپیچ، مسکن می گزینند. روشن، کره اسبها را به دستور جادو مانند پدرش، در تاریکی پرورش می دهد و در قوشا بولاق (جفت چشمه) در شیبی معین آب تنی می کند و بدین گونه هنر عاشیقی در روح او دمیده می شود و ... علی کیشی، از یک تکه سنگ آسمانی که در بیابانی افتاده است، شمشیری برای پسر خود سفارش می دهد و بعد از اینکه همه سفارشها و وصایایش را می گزارد، می میرد.

روشن او را در همان قوشابولاق به خاک می سپارد و به تدریج آوازه هنرش از کوهستانها می گذرد و در روستاها و شهرها به گوش مردم می رسد. در این هنگام او به کوراولو (کورزاد) شهرت یافته است. دو کره اسب، همان اسبهای بادبای مشهور او می شوند به نامهای قیرآت و دورآت.

کوراولو سرانجام موفق می شود حسن خان را به چنلی بتل آورده، به آخور ببندد و بدین ترتیب انتقام پدرش را بستاند. عاشق جنون، اوایل کار به کوراولو می پیوندد و به تبلیغ افکار کوراولو و [سرزمین آرمانی] چنلی بتل می پردازد و راهنمای شوریدگان و عاصیان به کوهستان می شود. پس از آن، در

«کور او غلو»

چنلی بثل اتفاقاتی حماسی روی می دهد و تنوره ستیز و مبارزه، روز به روز شدیدتر و وسیع تر می گردد.

در قصه کوراوغلو، «خصوصیات بارز مردم آذربایجان، مانند انساندوستی و درستی و راستی و برادری و مهمان نوازی، به شکل هنرمندانه ای تصویر شده است. این داستان [قصه]، به علت ایده و مضمون خاص خود و همچنین به علت شکل هنری ویژه ای که دارد، گیراترین و نامدارترین داستان قهرمانی آذربایجان، و یکی از آفرینشهای هنری بسیار ظریف دنیا به شمار می رود. به بیان دیگر، این داستان عصاره ذوق هنرپرور مردم آذربایجان، و یکی از نمونه های بسیار جالب است که با زبان تمثیلی و زیبای شاعرانه آفریده شده است. داستان کوراوغلو، تاریخ و زندگی مردم است که به وسیله خودشان سروده شده است، محصول هنری عامه مردم است و به همین دلیل است که در این داستان، حالات، روحیات، جهانبینی و روان شناسی مردم انعکاس یافته است. زیباییها و رموز نهفته در این داستان، نبوغ آفرینشگر مردمان و نسلهای سراینده و پرورنده خود را به خوبی نشان می دهد، و این سبک و سیاق تمثیلی و گیرا، در آفرینش داستانهای قهرمانی و حماسی دوره های بعد نیز، نقش برجسته ای ایفا کرده است. داستان مثل همه داستانهای آذربایجان، به صورت نظم و نثر است. نثر آن را عاشیقها با زبان ساده و روان نقل می کنند و نظم آن را با ساز و آواز آراسته می دهند. بخشهای منظوم این داستان دارای انواع گوناگون و رنگارنگ شعر عاشیقی است.

شعرها از نظر موضوع، کلاً با داستان ارتباط کامل دارند و تصور داستان بدون این شعرها، امکان پذیر نیست، زیرا که در این شعرها، احساسات و هیجانات و رشادتهای قهرمانان داستان به شکل هنرمندانه ای بیان می شود. شعرها همیشه بخشهای نقل شده بوسیله زبان نثر را تکمیل می کنند.

در داستان کوراوغلو، از هنرهای بدیعی مانند تشبیه و استعاره، مقایسه، ایهام و مانند آنها (که لازمه تصویرپردازی و خلق صور ذهنی اند) به فراوانی استفاده می شود. به کار گرفتن این فنون ادبی و اصول بصری-تجسمی، داستان را شیرین تر و گیراتر نموده [است] و خواندن و شنیدن آن را جالب و جذاب می کند. مردم، قهرمانان خود را به شیر، شاهین و قوش، قاف، ماه و خورشید تشبیه می کنند که همه نمادهای زیبایی، روشنایی، غرور و سرفرازی هستند:

«کوراوغلو چنان برخاست که گفتی کوه قاف از جای خود حرکت کرد» و:

«کلاغهای بالاچین چه می توانند بکنند؟»
«افراد قشون که کوراوغلو را دیدند، مانند جوجه هایی که شاهین ببینند، پراکنده شدند»

«قیرأت دهان خود را مانند آسیاب باز کرده و سر خلیل پاشا را به دندان گرفت».

برعکس قهرمانان، دشمنان آنها به کلاغ، گنجشک، ابدال و روباه تشبیه می شوند:

«گنجشک را تماشا کن به غرآن قوش پیراهن می دوزد.»

«صد هزار رویاه به یک شیر گرسنه چه می توانند بکنند؟» و ...
ایهامات موجود در داستان نیز در حد خود بسیار زیبا و جالب هستند:

«من می دانم با چه کسی جالیز بکارم».

«دید که از گفته نگارخانم روشنایی می آید».

«جمع پاشا سوار اسب اجنه شده است».

و یا «هیچ پاشایی توان آن را نداشته که توی چشم یک پهلوان کوراوغلو فوت کند» ...

بازیگران اصلی داستان، دهقانان، ایلخچی ها، آهنگران، چوپانها، نعلبندها و غلامان هستند که علیه خانان و پیدادگران می ستیزند. کوراوغلو قهرمان اصلی داستان، برای گرفتن انتقام همه مردم با به عرصه پیکار می گذارد. روز به روز و ماه به ماه، شهرت قهرمانیهای او در همه جا پخش می شود، کوراوغلو برای تأمین سعادت مردم خویش از جانبازی مضایقه نمی کند. او انسانی ساده است، لیکن با کسب تجربیات زیاد و به کمک نیروی مردم، به یک قهرمان افسانه ای تبدیل می شود. او فرزند یک ایلخچی یعنی پرورش دهنده و نگهدارنده اسب است. او به داشتن چنین پدر و چنین نسبی، افتخار می کند؛ و خود را به سان تیزی در پیشاپیش غلامان و فقیران می داند، به همین دلیل، چیزهایی را که از ثروتمندان می گیرد، بین فقرا تقسیم می کند. فقرا نیز از او دفاع کرده و به یاری او می شتابند. دروگر پیر، از شنیدن این که یاران کوراوغلو را می خواهند به دار بکشند، غمگین می شود. و گریه می کند، او به پیدادگران لعنت می فرستد. کوراوغلو پس از نجات دادن یارانش، خزانه اصلاص پاشا را گشوده و بین فقرا تقسیم می کند. دروگر پیر نیز بین آنهاست.

کوراوغلو در عین حال دوستی حساس و غیرتمند نیز هست، او هر کسی را که به چنلی بثل پناهنده می شود، جدی تلقی می کند و وقتی می فهمد از فقیران است، او را در گروه خود می پذیرد، و همه چیز را به او یاد می دهد و او را چون یک قهرمان و جنگجو، پرورش می دهد. او فرماندهی کاردان و سازمان دهنده ای تواناست. در چنلی بثل با مهارت تمام، قهرمانان را که به دیوانه سران مشهورند، رهبری می کند و به آنها برای قهرمانیهای بزرگ، الهام می بخشد.

مردم کوراوغلو را مانند یک نمه پرداز ماهر و هنرمند نیز می شناسند. کوراوغلو در جنگها، هر جا که لازم است، از شمشیر و هر جا که اقتضا دارد، از ساز استفاده می کند. او صدای بسیار خوب و طبعی توانا دارد. «اتل عاشیقی» یعنی نمه سرای مردم است. او دارای دو شخصیت والا است: از طرفی فرمانده جنگی است که با ستمگران می ستیزد و از طرف دیگر، هنرمندی است که روح مردم خود را مترنم می شود. ساز و شمشیر، دو سلاح اصلی کوراوغلو است. سخن او نیز مانند شمشیرش برنده است»^(۱).

البته نباید از نظر دور داشت که درباره کوراوغلو (مثل هر قهرمان حماسی ظلم ستیز دیگر) افراد و اقشار گوناگون، نظریات متفاوتی داده اند. «او قهرمانی است برخاسته از میان

آخیداق قاتینی، آلاق جانینی
(خونش را روان کنیم و جانش را بگیریم)
اوینی باشینا آتدیبرک هوی دو!
(و خانه اش را بر سرش ویران کنیم، هی!)

کوراوغلو، ستم دیده ای است که کمر به نجات ستم دیدگان بسته است. کور کردن پدرش، اگرچه کاسه صبر و تحمل او را لبریز و آتش خشم و کینش را شعله ور کرده است، مبارزه اش فقط برای گرفتن انتقام پدر نیست، بلکه می خواهد انتقام همه زخم خوردگان را بگیرد. و آنچه او را به تاریخ و افسانه می پیوندد، همین تبدیل انتقام شخصی، به انتقام عمومی است.

او که برای رها کردن همه اسیران، قدم به میدان گذاشته است، خود را چنین معرفی می کند:

قول دیر لر، قولون بویونون بورارلار
(می گویند برده است، گردنش را می شکنند)
قوللاز قابلقیندا گئدن تیرم من
(من آن تیرم که پیشاپیش بردگان می رود)
حسابیا داغ داوولسام، اگیللم
(در برابر آدم درست، کوه هم اگر باشم، سرخم می کنم)
بدحسابا یامان کینلی گیرم من
(اما در برابر بدحسابان، بسیار کینه کشم من)

او در همه این تصنیفها و سرودها خود و آرمانش را معرفی می کند و به دفاع از حقوق زحمتکشانش می پردازد و همانها، پشتیبان و دوستدارش هستند.^(۳)

درباره زمان وقوع حوادث و ساخته شدن حماسه کوراوغلو و اساساً میزان تعلق و ارتباطش به حوادث تاریخی، نظریات متفاوتی داده شده است. گستره منطقه انتشار این قصه و چند وجهی و غامض بودن ساختار آن، سبب شده است که «پژوهندگان مختلف» سابقه تاریخی خود کوراوغلو و پرداخته شدن داستان را به ادوار پیش از اسلام برسانند.^(۴)

در مجلس اول قصه، پس از آنکه علی کیشی و کوراوغلو، خودشان را به چنلی بل می رسانند، علی کیشی به فرزندش می گوید:

«فرزندم، در یکی از کوههای اینجا، یک جفت چشمه وجود دارد که قوشا بولاغ (جفت چشمه) نامیده می شود. هر هفت سال یک بار، شیبهای جمعه، ستاره ای از سمت مشرق، و ستاره دیگری از مغرب طلوع می کنند. این دو ستاره می آیند و درست در دل آسمان به هم می خورند. هنگام برخورد آنها، قوشابولاغ نورباران می شود و چشمه می جوشد، کف می کند و سرریز می شود. هرکس در کف و حباب قوشابولاغ، آبتنی کند، زور کسی به او نمی رسد. هرکس از آب قوشابولاغ بخورد، عاشق می شود. صدایش نیز چنان نیروی می گیرد که از نعره اش شیرها در بیشه رم می کنند، پرنده ها از پرواز باز می مانند و اسبها و استرها سم می ریزند. بسیاری از پهلوانان و شاهزادگان به سراغ قوشابولاغ آمده اند، اما بخت هیچ کدامشان یاری نکرده است. اکنون هفت سال، رو به اتمام است و موعد

مردم و پاسدار منافع مردم؛ و عاشیقی است ترنم کننده دلآوری و جوانمردی، زر و زورداران او را راهزن می شمردند و مردم، نجات بخش خویش. آنان تشنه خونش بودند و اینان خواهان زندگی جاوید برایش. آنها به محو نام و نشانش می کوشیدند و اینان خاطره اش را عزیز می داشتند و آن را با گرمی ترین یادمانها و عناصر و مایه های احساسی و اعتقادی، می آراستند. بدین ترتیب افسانه و تاریخ به هم پیوست و از آمیزش آنها، قهرمانی شیردل، برجسته و نامور، پدید آمد.

کوراوغلو دهقان زاده ای است که در پرتو راهیابی به جهان ذهن خلاق مردم و بر اثر برخورداری و تغذیه از عناصر پرمایه ادبیات مردمی و سنن غنی فرهنگی، از یک سرکرده نه چندان معروف قیامهای دهقانی، و یا شاعر سازنواز و عاشیق، فراتر می رود و مراحل تبدیل شدن به یک قهرمان حماسی را می پیماید و تولدی دیگر و به عبارت بهتر، جاودانگی می یابد؛ حادثه ای که در جریان آن از سویی واقعیت به افسانه تبدیل می شود و از سوی دیگر، آرزوها و رؤیایها از طریق فولکلور، واقعیت پیدا می کنند.

کوراوغلو نیز، مانند هر قهرمان محبوب مردم، در همه عرصه های تلاش و ایفای نقش، در حقیقت نماینده و برگزیده مردم است، پرورده تخمیل هزاران هزار آدمیزاد است که طی زمانهای دراز، او را به عنوان کسی که باید تجسمی از رؤیایها و آرزوهایشان باشد، آفریده اند. چراکه معمولاً عامه مردم، که سازندگان اصلی داستانهای ملی هستند، طی قرون، در ضمیر ناخودآگاه خود جانب کسی را می گیرند که وابسته به خود آنها بوده باشد.^(۵)

کوراوغلو، هم مرد رزم است، هم یار بزم. برای رسیدن همگان به سعادت و دستیابی به آزادی از قید اسارت اشغالگران بیگانه، و به منظور رهایی از بهره کشی و ستم خوتکار (خونکار) شاه، خان، پاشا، بیگ و بازرگان، تا پای جان می رزمند:

دولون آت بئلینه قوچ دلی لریم
(بر اسبها تان بنشینید، ای دلاوران)
خوتکاری تختدن آتدیبرک، هوی دو!
(تا خوتکار را از تخت فرو اندازیم، هی!)



بکنند؟ ظرف را برمی دارد، پشیمان و دست از پا درازتر، برمی گردد و هرچه دیده است، همه را از اول تا آخر برای پدرش نقل می کند.

علی کیشی آهی می کشد و می گوید: آن کف و حجاب درمان چشمان من بود که به دست نیامد.

درد روشن فزونتر می شود و بر سر و صورت خود چنگ می زند و فریاد برمی آورد که چرا اول خود خورده است. علی کیشی می گوید:

«گریه و زاری فایده ای ندارد پسر، گذشت آنچه گذشت. معلوم می شود که دیدن دوباره روی تو قسمت من نبوده است. من دیگر عمرم به پایان رسیده، حالا گوش کن، سفارشهایی به تو دارم».

روشن، کنار پدرش می نشیند و علی کیشی می گوید: «پسر، سالها می گذرد و تو در سراسر دنیا از مشرق گرفته تا مغرب مشهور می شوی. آن کف و حجاب به بازوان تو نیرو و به خودت طبع شاعری خواهد داد. صدا و نعره ات قدرتی پیدا می کند که با هیچ نعره ای قابل قیاس نیست.»

وصایای کیشی بلافاصله بعد از آنکه از اثرات اساطیری و افسانه کف و حجاب قوشابولاغ صحبت می کند، رنگی عادی و عینی به خود می گیرد:

«بیکها و خانها و پاشاها، از شنیدن نام تو به زانو در خواهند

طلوع و تصادم ستارگان فرارسیده است. برو قوشابولاغ را پیدا کن، یک ظرف هم از کف و حجاب آن برای من بیاور».

روشن به راه می افتد. می رود و می رود و گوهها را پشت سر می گذارد تا اینکه سرانجام به کوهی متفاوت می رسد. در آنجا صخره عظیمی می بیند، بسیار بلند و دست نیافتنی... صخره را دور می زند و جایی را که دستگیره ای داشته باشد، نمی یابد. بالاخره کمند از کمر باز کرده، آن را بالا می اندازد و وقتی با مکافات از دیواره صخره بالا می رود، چمنزاری می بیند که زبان از وصفش عاجز است. روی این صخره کلان باغچه ای را با هفتاد و دو رنگ نقش کرده اند. در وسط آن نیز درختی است که هرسال که در پایش قوشابولاغ همچون چشم درنا می جوشد و چون اشک جریان یافته، اطراف را به یک برکه شیر تبدیل می کند. روشن چندان انتظار می کشد که شب فرا می رسد.

پاسی از شب گذشته، ستاره ای از مشرق و ستاره ای دیگر از مغرب طلوع می کنند. ستاره ها می آیند و درست بر فراز قوشابولاغ به هم می خورند. از برخورد آنها نورباران می شود، چشمه می جوشد و به اندازه قد انسان بالا می آید. روشن ظرفی از آب آن پر می کند و بر سرش می ریزد و ظرفی نیز پر کرده، می نوشد. وقتی بار سوم می خواهد ظرف را پر کند، می بیند که از کف و حجاب خبری نیست. چشمه ها باز هم مثل اشک چشم روان هستند. روشن دست بر سر می زند، اما چه می تواند

آمد. مادام که شمشیر مصری به کمربت بسته است و تو بر پشت قیرآت سواری و خودت هم در چنلی بشل هستی، هیچ کس نمی تواند بر تو پیروز شود... اما در این دور و برها، فراری مشهوری هست به نام دلی حسن، مواظب باش که از شر او محفوظ بمانی. برو، از این پس، اسم تو را کور اوغلو گذاشتم...»

چیزی که دشمنان کور اوغلو را مدحوش می کند، نه نعره او، بلکه استعمال بیهوش دارو توسط او است. شمشیر مصری نیز در واریانت اخیر، نه از سنگ آسمانی و آذرخش، بلکه از «نالپارا» (نعل پاره) که به گفته وی آلیازی بوده از چند فلز، ساخته شده است.

با نگاهی تاریخی تر، درباره وجود عناصر اساطیری در قصه کور اوغلو، این اعتقاد را می توان در نظر گرفت که سازندگان و پردازندگان «کور اوغلو» طی سده های شانزدهم و هفدهم، از مصالح اساطیری بازمانده از ادوار پیشین نیز استفاده کرده اند و کور اوغلو، اگرچه بر اساس حوادث تاریخی سده های شانزدهم و هفدهم پدید آمده، به عنوان یک اثر بدیع، خصوصیات حوادث تاریخی و افسانه ها و سجایای شخصیت های تاریخی و افسانه ای مربوط به اعصار پیشین، و حتی بعدی را نیز در خود جمع کرده است.

از جهتی نیز، بعضی محققین بر جنبه تاریخی آن تأکید کرده اند و گفته اند که «قرن هفدهم میلادی، دوران شکفتگی آفرینش هنری عوام، مخصوصاً شعر عاشقی (عاشیق شعری) در زبان آذری است. وقایع سیاسی اواسط قرن شانزدهم، علاقه و اشتیاق زیاد و زمینه آماده ای برای خلق فولکلوریک در زبان آذری ایجاد کرد.

شاه عباس اول، با انتقال پایتخت خود به اصفهان و جانشین کردن تدریجی زبان فارسی به جای زبان آذری در دربار، و در افتادن با قزلباش و رنجاندن آنها و تراشیدن شاهسون به عنوان رقیبی برای قزلباش دلبستگی عمیقی را که از زمان شاه اسماعیل (در شعر آذری متخلص به خطایی) میان آذربایجانیان و صفویه بود، از میان برد، و حرمت زبان آذری را شکست و مبارزه ای پنهان و آشکار، میان شاه عباس و آذریان ایجاد شد. این مبارزات به شورش های و قیام هایی که در گوشه و کنار آذربایجان درمی گرفت، نیرو می داد.

در جنوب آذربایجان و شرق آناتولی، قیام جلالی لر (جلالیان) سراسر نواحی را فرا گرفته بود. طرف این قیام - که

بیش از سی سال دوام یافت - از یک سو سلاطین عثمانی بودند و از یک سو شاه عباس و در مجموع، خانها، پاشاها و فتودالها و حکام دست نشانده حکومت مرکزی.

در گیر و دار همین رویدادهای سیاسی و اجتماعی بود که آفرینش های هنری نیز به شکفتگی رسید و سیماهای حماسی آذربایجان، از ساز و سوز عاشقیها بر پایه قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی، بنیان نهاده شد و نیز همچنان که همیشه و در همه جا معمول بوده است، قهرمانان ادوار گذشته نیز با چهره های آشنای خود، در جامه های نو بازگشتند و با قهرمانان زمان، در آمیختند. سیمای تابناک و رزمنده و انسانی کور اوغلو از چنین امتزاجی بود که به وجود آمد.

بر اساس آنچه در داستان مطرح شده است، به نظر می رسد که داستان کور اوغلو به راستی بر اساس وقایع اجتماعی و سیاسی زمان و مخصوصاً با الهام از قیام جلالی لر خلق شده است... اما کور اوغلو تنها تمثیل قهرمانان و قیامیان عصر خود نیست؛ وی خصوصیتها و پهلوانیهای اغلب دورانها، به خصوص بابکیان (خرم دینان) را هم که در قرن نهم به استیلای عرب سر خم نکردند، در خود جمع دارد. ما به خوبی سیمای مبارز و عصیانگر بابک و جاویدان را هم که پیش از بابک به کوه زده بود، در چهره مردانه کور اوغلو می شناسیم.

آنجا که کور اوغلو، پهلوان ایواز (عیوض) را از پدرش می گیرد و با خود به چنلی بشل می آورد و [اورا] سر دسته پهلوانان می کند، ما به یاد جاویدان می افتیم که بابک را از مادرش گرفت و به کوهستان برد و او را سر دسته قیامیان کرد. کور اوغلو، پسر مردی است که چشمانش را حسن خان در آورده و جاویدان نیز مادری دارد که چشمانش را در آورده اند. احتمال دارد که بابک، مدتهای مدید برای فرار از چنگ مأموران خلیفه به نامها و القاب مختلف می زیسته و یا به چند نام میان مردم شهرت داشته و بعدها نیز نامش با نام کور اوغلو درهم شده، سرگذشت خود او، با وی در آمیخته است.

عده ای نیز، قصه کور اوغلو را با قصه های حماسی کتاب «دده قورقود» که در حدود سده های دهم و یازدهم میلادی پرورده و تدوین شده، بعدها، سرچشمه قصه های حماسی و غنایی آذربایجان و آناتولی شده است، مربوط می دانند.

«قهرمانان عمده داستانهای «دده قورقود» افرادی از قبایل اغوز هستند؛ سرپای این اثر، وقف نمایش و ستایش قهرمانیها و شیوه زندگی و رسوم و ارزشهای اغوزهای جادرنشین شده

است؛ مردان و زنانی که دلاوری و شرافت را برتر از هر افتخاری می‌دانند و جوانانشان تنها بعد از هنرنمایی در عرصه نبرد است که نامی می‌گیرند و نامدار می‌شوند. (آیینهای رازآموزی و آزمون پهلوانی).

کتاب «دهه قورقود» از نظر ساخت و بافت و شیوه بیان تلفیقی و داشتن پیوند ناگسستنی با موزیک و چگونگی شخصیت پردازی، تأثیر چشمگیری بر قصه‌های پرداخته شده در این سرزمینها نهاده است. در این میان، به چند نمونه مشخص از تأثیرهای آن بر قصه کوراولو می‌توان اشاره کرد:

۱- کتاب «دهه قورقود» شامل دوازده «بی» است که به احتمال قوی بقایایی از منظومه حماسی بزرگی هستند: حماسه کوراولو نیز مجموعه‌ای است از یک رشته «قل» (مجلس) ها. تاکنون بیست و یک قل آن در آذربایجان ثبت و منتشر شده است. این «بی» ها و «قل» ها، در عین استقلال نسبی، به هم پیوسته‌اند. کوراولو مثل دهه قورقود که در همه «بی» ها شرکت دارد، در همه «قل» ها ظاهر می‌شود. هر زمان که دلاوران، گرفتار مشکل بزرگی می‌شوند، کوراولو به دادشان

مردان شمرده می‌شوند و شخصیت‌هایی نجیب، مهربان و قابل احترام دارند.

عراوزان و عاشیق، از احترامی بسیار برخوردارند و غیر از دهه قورقود و عاشیق جنون، قهرمانان دیگری نیز قوپوز و ساز می‌نوازند و آنجا که کلمات را برای بیان حرف دل خود نارسا می‌یابند، از قوپوز و ساز، یاری می‌گیرند و در میدان‌های نبرد، از موسیقی شور و حال می‌یابند.⁽⁶⁾

قیام و مبارزه کوراولو نیز مثل قهرمانان حماسه‌های دهه قورقود و دیگر قهرمانان اصیل مردمی «نه به خاطر غارت و چپاول محض است و نه به خاطر شهرت شخصی و جاه‌طلبی یا رسیدن به حکمرانی. او تنها به خاطر مردم و آزادی و پاس شرافت انسانی می‌جنگد، و افتخار می‌کند که پرورده کوهستانهای وطن خویش است. در جایی می‌گوید:

منی بینادان بسله دی
(من از ابتدا پرورده شدم)
داغلار قوینوندا قوینوندا
(در آغوش کوهستان، در کوهستان)
تولک ترلانلار سسله دی
(شاهینها، نامم را بر زبان راندند)
داغلار قوینوندا قوینوندا



(در آغوش کوهستان، در کوهستان)

دولاندا ایگیت یاشیما
(چون قدم به دوران جوانی گذاشتم)
یاغی چتخدیی ساواشیما
(دشمن بر مقابله من قد پرافراشت)
دلی لر گلدی باشیما
(پهلوانان گرداگرد مرا فراگرفتند)
داغلار قوینوندا قوینوندا
(در آغوش کوهستان، در کوهستان)

می‌رسد؛ دهه قورقود نیز با رهنمودهای خود، گره از کارهای فروبسته دلاوران می‌گشاید.

۲- قهرمانان هر دو اثر «دلی» نامیده می‌شوند که در زبان فارسی، مفهومی معادل دیوانه سر و دلاور دارد.

۳- اسب کوراولو نیز مثل اسب یامسی بیرک، کره دریایی بوده است. هر دو اسب یکه شناس، با صاحب و سوار خود تفاهم دارند و آنها را از گرفتاریها می‌رهانند.

۴- قهرمانان، در هر دو حماسه، نامی در خور هنرنمایی و پهلوانی و شایستگی خود دارند.

۵- در هر دو اثر، زنان شریک زندگی و همسران



گشای چنلی بثل نشینان می گردد. وقتی که کور او غلو به سفر می رود، رهبری مدافعه چنلی بثل را او عهده دار می شود. یعنی در واقع، اگر چنلی بثل را یک دیوار آزادی مجسم در تاریکی جهان بهره کنی، و چون دولتی مستقل تصور کنیم، نگار خانم شخصیتی است که سرشته سیاست همین کشور را به دست دارد و کور او غلو، این فرمانروای دیوار آزادی را به راه راست، رهنمون می کند.

نگار خانم که دختر خوتکار - سلطان اسلامبول - است، کاخ پدر را برای طبع جوشان و تحقیق احساسات انسان دوستانه اش، چون قفس، تنگ می یابد. از تجملات به خون آغشته و ربا، تملق، قساوت، فساد و ... دربار بیزار است و آرزوی رهایی او را به جانب چنلی بثل سوق می دهد. این سرزمین نه تنها برای نگار، بلکه برای بسیاری از دختران به تنگ آمده از محیط زندگی اشرافی ناسالم نیز جذاب است. نگار خانم که همیشه در میان چهل دختر کمر باریک محصور است و هر وقت از دربار خارج می شود، دسته ای از چماق داران، مردم را به عربده های گوشخراش دور شوید و کور شوید از مسیر او دور می کنند، نامه ای به کور او غلوی نام آور می نویسد و از وی می خواهد که بیاید و او را با خودش ببرد.

از سیمای نگار، و از ورای خصایص و عطفوت مادرانه اش، از صورت مهربان و سیرت بی آرایش وی، تصویری دلنشین و در عین حال بزرگمناشه متبلور است. او که به دلخواه از زندگی شاهانه خود دست کشیده و به چنلی بثل آمده است، فقط همسر کور او غلو نیست بلکه همرمز و همفکر او نیز به شمار می رود. نگار، زیبایی و اندیشمندی را با هم دارد. پهلوانان از او حرف شنوی دارند. و او چون مادری دلسوز و مهربان، از حال هیچ کس غافل نیست و طرف مشورت همگان است.

قصه پردازان، در پروراندن و نگارش تصویر نگار، بیشترین دقت و ظرافت را به کار گرفته اند. آنان در سیمای نگار خانم، ویژگیهای انسانی وارسته و مادری زیبا و غیرتمند را تصویر نموده اند. به طوری که در داستان مشاهده می شود، کور او غلو و نگار خانم، صاحب اولادی نمی شوند. نگار خانم از این موضوع سخت دلگیر است و زندگی بی فرزند را عمر حساب نمی کند. دل او نیز برای گفتن لالیها و دلداری دادنها می تپد. ارائه اندیشه های او یکی از بخشهای بسیار جالب داستان کور او غلو را تشکیل می دهد.^(۷)

کور او غلو پس از بی بردن به ناراحتیها و غمگینیهای نگار - که ناشی از بی فرزندی است - تدبیری می اندیشد و «به پیشنهاد و راهنمایی عاشیق جنون، می رود و ایواز را به چنلی بثل می آورد. و چشمان نگار را روشنایی و دلش را شادی می بخشد. نگار خانم هم، چشمان ایواز را بوسیده، او را موافق سنت موجود، از زیر پیراهن خودش می گذراند و به فرزندی

سفر ائيله ديم هريانا
(به هر دیاری سفر کردم)
دئولری گئیر ديم جانا
(دیوان را به تنگ آوردم)
قیر آتیم گلدی جولانا
(اسیم قیر آت به جولان درآمد)
داغلار قونوندا قونوندا
(در آغوش کوهستان، در کوهستان)^(۸)

وجود نگار، غیرقابل تصور است. او یار وفادار، شریک غمخوار زندگی بی آرایش کور او غلو، یکی از پاسداران صادق نظام چنلی بثل و تعدیل کننده و تلطیف گرداننده مناسبات کور او غلو با دلاوران است. دلاوران او را به چشم مادری مصلح و مهربان و اوک مدبر چنلی بثل، نگاه می کنند. هرگاه مسأله پیچیده ای پیش می آید، چشم کور او غلو و دلاوران، به دهان نگار خانم دوخته می شود و رهنمودهای دوراندیشانه او، مشکل

عاشیق جنون، شخصیت مصلحت اندیش و به اصطلاح عهده دار شاخه فرهنگی - هنری و روابط اجتماعی چنلی بثل است. در مراحل اولیه شکل گیری چنلی بثل، او با ساز و صدای گرایش، آرمانهای این نظام را میان مردم تبلیغ می کند و موجب تجمع پهلوانان از اقصی نقاط به چنلی بثل می شود. عاشیق جنون در اصل رسالت «اوزان» و ریش سفید را در جمع پهلوانان دارد و در طرح نقشه های نظامی و پایه ریزی شگردهای حمله و مدافعه، مورد اطمینان و اعتماد کوراولو و پهلوانان است.

تائری تانیماز پهلوانی است که در کشاکش مبارزات و در میدانهای پرهیاهوی جنگ، هیچ اصل و معیاری را جز پیروزی بر دشمن نمی شناسد و برای رسیدن به این پیروزی، بی مهابا و دیوانه وار، بی اعتنا به ناله و مدافعه دشمن، پیش می تازد و به اندازه ای در شور و سرمستی جنگ و ستیز، غرق می شود که در جمع دشمن، پیر و جوان، زشت و زیبا و ریز و درشت را از هم تشخیص نمی دهد.

ایواز (عیوض) دومین شخصیت مرد چنلی بثل، و سردهسته پهلوانان در غیاب کوراولوست؛ ما در جریان حماسه، زیباترین تصویر را در چهره او می بینیم: جوانی زیبا روی، کشیده قامت، مهربان و وفادار و در عین حال، برخوردار از خصلت شوری دگی، دیوانه سری و ستیزه جویی. علاقه وافر کوراولو و نگار به ایواز، در لحظه لحظه این حماسه نامه، آشکار است. او پسر خوانده و پهلوان محبوب کوراولوست و به سبب علاقه متقابل و احساس پدر فرزندی که ایواز و کوراولو به یکدیگر دارند، ایواز در حساس ترین و خطرناک ترین مراحل، نمی گذارد حرف او زمین بیفتد و برای ادای احترام و قبول نظر وی، خود را به گردباد حوادث و ورطه خطر می اندازد.

دلی حسن تیز از شخصیتهای دیگر این قصه است: مردی چهارشانه و قوی هیكل^(۹) و تا اندازه ای خشن تر از پهلوانان دیگر. تصویر او در این قصه، مردانه، تودار، اندکی مرموز و ساکت است. ابروانی پرپشت و سیبلی کلفت و کشیده دارد و وقتی نگاه نافذش را بر چیزی یا شخصی می دوزد انگار درون و باطن او را می کاود.

اسامی بعضی از پهلوانان، بیانگر حالات ستیزه جویی و سلحشوری آنهاست، از جمله: قوچ مصطفی خان، هالای پوزان و سردار بکتاشین خان. هر کدام از این پهلوانان، سرکرده تعداد زیادی از پهلوانان دیگرند. در حملات و یورشهای محاصره گرانه، هر یک با لشکر خویش، از جهتی به دشمن حمله می کند و هر کدام افزون بر عنوان و اسم خویش، عناوین دیگری نیز مثل دالادونمز (کسی که به عقب بر نمی گردد، پیش رونده) و قوشون قیران (تار و مارکننده لشکر) دارد.

هالای پوزان (به هم زنده نظم دشمن،

بر هم زنده اوضاع) شیفته حمله و شکست دادن دشمن است و در هر حمله، بدون

باران کوراولو، از نظر شخصیتی آدمهایی شوریده سر و بیقرارند که از ظلم و ستم ظالمان و خانها فرار کرده، به چنلی بثل پناه آورده اند و در راه حفظ و بسط نظام و اصول اجتماعی و روابط معقول و انسانی آن، از جان و دل می کوشند و مبارزه می کنند. «از نظر منشأ، عموماً آدمهای خرده پای چون آهنگر، نعلبند، قصاب، چوپان و ... هستند که به قولی «تولدشان امتیازی به آنها نداده است.» کوراولو به سرنوشت تک تک آنها علاقه مند است، برای نجات گرفتار شدگان، خودش را به آب و آتش می زند و آنان نیز او را از جان و دل دوست دارند و در موقع گرفتاری به دادش می رسند و خود را به دریای لشکر می زنند و در نبردها در کنار هم شمشیر می زنند و کوراولو آنان را به شور می آورد:

هويد و دلی لريم هويدو

(ای دلاورانم، ای دلاوران)

يثيرين دشمنان اوستونه

(یورش بر دشمن برید)

من اوزوم اصلان پاشانی

(اصلان پاشا را به من واگذارید)

هره ویز بیر خان اوستونه

(و هر کدامتان به سوی خانی حمله برید)

این سرکرده میدان دار که در برابر دشمن، سرسخت و بی امان و آشتی ناپذیر است، دلسوز و غمخوار و قدر دان یاران خویش است و هر گاه مشکلی پیش می آید، با آنها به مشورت می نشیند.^(۱۰)

البته از تعداد زیاد پهلوانان و قهرمانان رده دوم موجود در اطراف کوراولو - قهرمان رده اول قصه - آنهايي که نامشان در نسخ مکتوب یا روایات منقول ذکر شده، تعداد زیادی را شامل نمی شوند ولی آنهايي که ذکر می شوند، دارای خصوصیات قهرمانی چشمگیر و در بعضی مواقع، منحصر به فرد هستند و این خصوصیات، در القاب، و پسوند و پیشوندی که به اسامی شان ملحق می گردد و با آن نام مستعار و مشخص، شناخته می شوند، مشهود است. در چنلی بثل، اسم هیچ پهلوانی (حتی خدمتکار) بدون پسوند و پیشوند الحاقی و به اصطلاح، «لخت و بی ضمیمه» گفته نمی شود؛ هر کس نام و نشان و علامت اسمی خاصی دارد و اسم یا مشخصه اسمی، هیچ وقت بی دلیل و بی مسمی نیست و بر مبنای حالات، حرکات و سکنتات فرد انتخاب می شود. از جمله دلی مهتر، تائری تانیماز، کل ایواز یا قوچ ایواز، دمیرچی اوغلو و ...

دلی مهتر در عین حال که مهتری خدمتگزار و فردی به اصطلاح امروز «خدمتانی» است، ولی دیوانه سری و شوریده حالی او، که از پیشوند «دلی» (به معنی دیوانه سر) مشهود و مشخص است و بیشتر در مواقع جنگ و ستیز بروز می کند، کم از دیگران نیست. اینجا باید همگان عاشق آزادی و مبارزه آزادی طلبانه، و دیوانگان عرصه ستیز باشند.

تار و مار کردن و از هم پاشیدن دشمن، از مبارزه دست نمی کشد و پس از عزیمت دشمن، غنایم زیادی را با خود می آورد. او به غنایم جنگی، خیلی علاقه مند است.

بللی احمد (احمد سرشناس) و عیسی بالی (بللی؟) دو تن از سرداران دینگرند که به سبب شجاعت و بی باکی و همچنین اندام درشتشان شناخته شده و برجسته اند.

عده ای از پهلوانان با نام تبار یا پیشه پدران خود مشهورند. از جمله گرجی اوغلو (پسر گرجی) و دمیرچی اوغلو (پسر آهنگر) و عده ای هم بر اساس مشخصات ظاهری و خصلت جسمی منحصر به فردی که دارند نامگذاری و لقب داده می شوند، از جمله: کوسه صفر و قاراقاش سردار (سردار ابرو سیاه)، که البته اینها نیز از خصایص پهلوانی و جسارت مبارزه برخوردارند.

در طول قصه با صحنه ها و تصویرهای زیبایی از قهرمانان، از جمله شوریده سری و تلاش عاشقانه و مشتاقانه آنها در جهت رسیدن به نظام آرمانی و از بین بردن روابط ظالمانه خانها و پاشاها، رو به رو هستیم. صداقت عمیق قهرمانان سلحشور و علاقه آنها به یکدیگر، به داد هم رسیدنشان در لحظات سخت و دشوار، همسرایی، اتحاد و همدلی شان، گردن فرازی تا پای جان در برابر دشمن و گوش سپردن به راهنماییها و خواسته های دلسوزانه پیشرو و سرکرده اول چنلی بشل یعنی کوراوغلو، نیز علاقه آنها به مردم در همه قسمت های این قصه، هنرمندانه و ماهرانه به تصویر کشیده شده است، همچنین روابط حساب شده و مهارت زیرکانه آنها در رو به رو شدن با دشمن در موقعیتهای گوناگون، نفوذشان در قلمرو دشمن با لباس میدل و به منظور کسب اطلاعات لازم و یورش بی امان آنها به قلب دشمن در مواقع جنگ و مبارزه، از آفرینشها و تصویرگریهای قصه پردازان به شمار می رود. □

■ پانویس:

- ۱- ن. ک: «ادبیات شفاهی مردم آذربایجان»، صص ۱۲۴ تا ۱۲۸.
- ۲- «کوراوغلو در افسانه و تاریخ»، صص ۱۰۲ و ۱۶۰.
- ۳- همان، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.
- ۴- ن. ک: «کوراوغلو در افسانه و تاریخ»، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- ۵- «کوراوغلو در افسانه و تاریخ»، صص ۶۶ و ۶۵.
- ۶- ن. ک: «کوراوغلو در افسانه و تاریخ»، ص ۱۹۸.
- ۷- «ادبیات شفاهی مردم آذربایجان»، ص ۱۳۳.
- ۸- «کوراوغلو در افسانه و تاریخ»، ص ۲۲۶.
- ۹- همان، ص ۱۹۲.
- ۱۰- خصوصیات پهلوانان، با توجه به متون شفاهی و نقل قولهای عاشقهای محلی، بیان شده است.

